

## تعلیم حفظ الصحه در کلاسهای ۹-۱۱

بقلم دکتر جمز فردریک راجز  
ترجمه م. عبدالرضا مولوی

### مشاوره طبی اداره تعلیمات عمومی معارف امریکا

-۲-

یقین است که پس از تأمل و دقت در آنچه بطور مقدمه ذکر شد جای شك و تردیدی نسبت به لزوم آموختن حفظ الصحه باقی نمی ماند. وقتی که به لزوم تدریس آن فائل شدیم باید ملاحظه کنیم که کدام سبک و رویه بهتر است و چه طرز و روشی در اخذ نتیجه باید تعقیب شود. در اینجا آقایان معلمین میتوانند با جزئی دقتی نکات مهمی را جم بطرز تدریس بطور عموم دریابند. لذا توصیه میشود که این قسمت بخصوص را با دقت بیشتری مطالعه فرمایند.

گفتیم تدریس حفظ الصحه در کلاس نهم و بالاتر هم لازمست و ادله کافی برای اثبات لزوم تدریس آن خاطر نشان گردید حال میخواهیم یاد آور شویم که اگر دروس سابق (مباحث صحی که در کلاسهای ۷ و ۸ معمول است) بطور تفصیل در کلاسهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ تدریس شود غیر از نتیجه بالمال نتایج دیگری در بر دارد که بعد ها دستگیر خواهد شد. میدانیم که موضوعات و مباحث صحی یا هر درسی هر قدر هم مورد علاقه شاگرد بوده و ساده تنظیم شده باشد باز در درجه اول قوه درک و فهم طالب قرار میگیرد باین معنی که کامیابی معلم و مدارس وقتی حتمی است که شاگرد دارای ذهنی روشن بوده و اینقدرها فهمانیدن مطالب محتاج باقائه ذلیل و توسل باشیاء خارجی نباشد. در کلاسهای پائین (۷ و ۸) معام ناچار است که برای موضوعات ساده هم ادله و راهین نزدیک بفهم شاگرد ایراد کند اما در مورد محصلین کلاسهای الازدر درجیز کار را آسان میکنند. اول اینکه رشد فهم بطلب دارد. دوم اینکه موضوعات و مباحث صحی چون متنوع است شاگرد باعلاقه آنرا فرا میگیرد. معلمین مجرب بخوبی این نکته را در یاده اند که شاگرد اغلب از مکدرات و مباحث یکنواخت خسته میشود و نمیتواند برای نمرات با معدل امتحانی ضرر نداشته باشد از حاضر کردن اینگونه دروس روگردان است. تلا ملاحظه کنید درس «گرامر» اغلب پیشرفت ندارد. و معلمین این فن هر چند باحتصار قواعد و اصول مندرجه در کتب کوشیده اند باز هم از عدم پیشرفت آن بطرز مطاوب کله دارند. نظری دستورات «دار التالیف» وزارت معارف امریکا این قسمت را بر واضح میدارد که همه ساله در اینخصوص چقدر بمولفین و مصنفین توصیه میشود که طرز نوی در موقم تنظیم کتب مربوطه بقواعد زبان اختراع نموده و رویه اتخاذ کنند که شاگرد کتاب گرامر را بنظر یک مشت قواعد و دستورات نه بیند بلکه کتاب پر حجمی را که باسم «گرامر» در دسترس او گذارده میشود از روی علاقه بخواند و در عین اینکه دستورات و قواعد مربوطه بزبان مادریش را در ضمن مطالعه حکایات و قصص می آموزد نداند که گرامر میخواند.

این اشکالات در مورد تدریس حفظ الصحه کمتر است فقط چیزی که در بدو امر زحمت دارد این است که معام در مرحله اول بشاگردان با بیان مخصوصی حالی کنند که درسی را که میخواند چه فوایدی در بر دارد. اگر در این مرحله معلم کامیاب شد باید مطمئن بود که تا آخر شاگردان با علاقه موضوعات درسی را می آموزند. خوشبختانه فن تدریس بعضی از مواد و مباحث مشکل در اثر افتاد و زحمات معلمین مجرب و عالی رتبه بقدری آسان شده که جای تردیدی برای محصلین فنون مختلفه در پیشرفت نیست چنانکه گفته شد عده را عقیده این است که تدریس گرامر مشکل است

شاید چنین هم باشد. ولی برای اینکه ثابت کنیم امروزه گرامر را هم میشود سهولت بشاگرد فهمانید خلاصه تعلق پروفوسور هال (دکتر پداگوژی) را که تقریباً با مبحث ما تماسی دارد از نظر خوانندگان میگذرانیم تا خود قضاوت نمایند که وقتی گرامر را باین آسانی میشود تدریس نمود پس تدریس حفظالصحه با تنوع موضوعات و مباحث بطریق اولی بمراتب آسان و سهل تراست.

آنان که بدستورات السنه مختلفه آشنائی دارند بخوبی مستحضرنند که قواعد زبان های متداوله چندان فرقی با هم ندارند. پس مبحثی را که «پروفوسور هال» موضوع نطقش قرار داده با یکی از قواعد السنه امروزه تطبیق نماید میتواند بهمین قیاس در موقف دستورات زبان خودمان هم راهنمایی های مشارالیه را بپذیریم.

پروفوسور هال میخواهد بیک عده از شاگردان افعال مشتقه از مصدر «بریدن» را تدریس کند. برای سهولت تدریس لوازماتی روی میز خود حاضر کرده که عبارتند از یک صفحه کاغذ. یک عدد سیب زمینی مقداری کچی تحریر. یک قطعه تخته و چاقوئی هم در دست دارد که ابتدا قطعات آنرا میخواهد خود محصلین شرح دهند: پروفوسور شروع میکند بتدریس ما هم در گوشه کلاس بعنوان مستمع آزاد نشسته و با کمال دقت گوش میدهیم به بینیم پروفوسور چه طرز نوی رادر خصوص تدریس گرامر می خواهد برای ما عملاً شرح دهد.

پروفوسور (که از این بعد او را بعنوان معلم خواهیم شناخت) اول چاقو را بمحصلین ارائه داده و از یکی میبرد.

آقا این چیست؟ و بچه کار می آید. محصل جواب میدهد آن چاقو است و از دو قسمت تشکیل شده که یکی دسته و دیگری تیغه آن است. چیزها را با آن میبریم. خوب، شما میتوانید چیزی با آن ببرید؟ بلی اگر اجازه میفرمائید آن سیب زمینی را که روی میز شما است با چاقو میبرم محصل از جای خود برخاسته نزدیک میز معلم می آید چاقو را گرفته سیب زمینی را میبرد. معلم از بقیه شاگردان سؤال می کند که این شاگرد چه کرد؟ محصلین جواب میدهند که او سیب زمینی را با چاقو برید. معلم میگوید بسیار خوب دیگر کدام یک از شماها می توانید سیب زمینی را ببرید بعد هر یک از شاگردان بنوبه خود نزد معلم آمده و یک قطعه از سیب را میبرند (این نکته را باید یاد آور شویم که محصلین کتاب باز نکرده و معلم هم کتابی روی میز ندارد و تمام این قسمت از اول تا آخر از خارج تدریس میشود و بعد از اینکه موضوع درس را شاگرد بدین وسیله از خارج فهمید معلم آنان را بمراجعه بکتاب وادار می کند) معلم هنوز نتیجه نگرفته و نمیداند که کلیه شاگردان درس را ملتفت شده اند یا نه. برای اینکه بقیه موضوع درس را بگوید و ضمناً دستگیرش شود که از بیانات خود چه نتیجه گرفته شروع می کند بگفتن حکایاتی که اصلاً هیچ ربطی بموضوع درس ندارد. حال ملاحظه کنید که در گفتن این حکایت معلم چه نکاتی را در نظر گرفته. آنچه بنظر میرسد این است که در مرحله اول معلم میل دارد بطور موقت حواس شاگردان را از درس گرامر باز دارد. در مرحله ثانی میخواهد در شاگردان «حس اطاعت از معلم» ایجاد کند و در مرحله ثالث فوائد آموختن حرفه و علم را متذکر شود و بالاخره منافع سفر را خاطر نشان نماید. نتایجی که معلم از ابراد این حکایت میگیرد منحصر بآنچه که در فوق ذکر شد نیست. یقین است که خود خوانندگان هم نتایج دیگری مشاهده خواهند فرمود.

معلم بشاگردان خود متوجه گردیده و اینطور شروع بصحبت می کند:

محصلین! چندی قبل یکی از حکایاتی را که در کتب شرقی خوانده بودم و مربوط به

«علاءالدین» و چراغ عجیب و غریبش بود برای شما نقل کردم. بعضی از شماها بلکه همه بقدری از

شدن آن حکایت لذت بردند که برای رفقای خودشان هم سرگذشت شیرین علاء الدین را گفتند و در اینخصوص بقدری علاقه نشان دادند که آقای « اسمیت » قصه گوی مدارس این ایالت آنرا جزو پروگرام تدریسیه خود برای مدارس تابعه گفته است . امروز میخواهم سرگذشت بهتری که مربوط به سبک مخصوصی است برایتان شرح دهم . البته نتایجی که از این حکایت میگیرید هر کدام روی کاغذ برای من خواهید نوشت تا به بینم کدام يك از شماها بهتر به بیانات من توجه داشته اید .

### اینك قصه :

گویند امیری در یکی از شهرهای مشرق زمین که موسوم به « شیرازه » است پسرى داشت که او را بمعاملی سپرد که در تربیتش همت گمارد . امیرزاده مثل شماها تحصیل را دوست داشت و معلم را خیرخواه خود میدانست و بخوبی دریافته بود که گوش دادن به بیانات معلم و نصایح او و فرا گرفتن تعلیمات او چه نتایج خوبی در بردارد . باری بعد از اینکه امیرزاده مدتی نزد معلم مخصوص تحصیل کرد روزی سؤال عجیبی از معلمش کرد که شاید اگر کسی از شما هم این سؤال را بنماید نتوانید بزودی جواب دهید . خوب حالا عین سؤالی را که امیرزاده از معلمش کرد من از شما میگویم . « بهترین کار در دنیا چیست » یقین دارم هر يك از شماها پیش خودتان جوابی فکر کرده اید . مثلا شاید یکی از شماها تصور می کند که بهترین کار تهیه قلاب و چوب و ریسمان ماهیگیری و نشستن روی « نیو جرسی » و گرفتن ماهی است . دیگری خیال می کند بهترین کارها این است که شخص از طرف رئیس مدرسه بعنوان کتابدار در کتابخانه انتخاب شود و از هر کتابی اقلا يك صفحه بخواند . و باز ممکن است یکی از شماها تصور کند که بهترین کار در عالم این است که کسی چوگان و گوی بازی را خوب بداند یا کریکیت را بقدری خوب بازی کند که تماشاچیان او را قهرمان بازی های ورزشی لقب دهند البته هر يك از شماها نسبت بسؤال فوق بطوری مخصوص جوابی تهیه می کنید . البته نمی شود شماها را ملامت کرد اگر امیر زاده شرقی جوابهای شما را نپذیرد بگذارید به بینم معلم امیرزاده چه جوابی داده است . معلم امیرزاده را عقیده این است که اولین کار خوب تحصیل علم بقدر لزوم است و بعد از آن کسب حرفه و صنعت و سپس اختیار سفر است . امیرزاده این جواب را بسیار پسندید و از معلم خود پرسید آیا تحصیلاتش بقدر لزوم پیشرفت کرده است و آیا موقع آن رسیده که برای کسب صنعتی از امیر اجازه بخواهد . معلمش جواب داد بلی ممکن است با اجازه پدرش به حرفه ای که مایل دارد مشغول شود . امیرزاده نزد پدر رفت و خواهش خود را اظهار نمود . امیر گفت - معلم کلاس گر امر در اینجا سخن راقطع کرده و در عین اینکه شاگردان با کمال دقت گوش می دهند صفحه کاغذی را که قبلا روی میز گذارده بود برداشته و در حضور شاگردان پاره کرد و بمحصلین گفت . محصلین ! من کاغذ را بریدم . شاگردان جواب دادند نه شما کاغذ را پاره کردید . معلم میگوید مگر این عمل را پاره کردن میگویند ؟ خوب اجازه دهید به بینم . وقتی سبب زمینی را با جاقو بریدیم مگر نه این بود که سبب زمینی دو قطعه شد و بعد از هم آنرا بقطعات کوچکتر بریدند . من هم کاغذ را بریدم ( بقول شما پاره کردم ) و بدو قطعه شد . پس چه فرق محسوسی مشاهده می کنید ؟ شاگردان گفتند بریدن و پاره کردن در اثر نسبت باشیاء یکی است ولی در اصطلاح برای اولی « بریدن » و برای دومی « پاره کردن » استعمال می کنیم معلم کلاس همین تقریرات را برای دیگران هم مکرر نموده و از فرد فرد شاگردان سؤال می کند و پس از آنکه یقین حاصل کرد این قسمت از درس را شاگردان ملتفت شده اند شروع می کند به بقیه حکایت

ناتمام است